

معرفی و نقد مقاله:

«بررسی قابلیت‌های نقد کهن‌الگویی در مطالعات تطبیقی ادبیات»^۱

بهنام میرزابازاده فومشی

دانشجوی دکتری ادبیات انگلیسی، دانشگاه شیراز

در سال‌های اخیر، شاهد رشد و گسترش فراینده مطالعات ادبیات تطبیقی در ایران هستیم. این گسترش از سویی نویدبخش است؛ چون رشته‌ای که دهه‌ها در ایران مغفول مانده بود، حال مورد توجه قرار گرفته است. ولی از سوی دیگر، نگران‌کننده است؛ زیرا ناآگاهانه، همان بدفهمی‌های گذشته به شکل‌های مختلف تکرار می‌شود و اذهان پژوهشگران ادبی را مشوش می‌کند. این نوشتار به نقد مقاله «بررسی قابلیت‌های نقد کهن‌الگویی در مطالعات تطبیقی ادبیات: نگاهی گذرا به کهن‌الگوهای سایه و سفر قهرمان» نوشته مریم‌سلطان بیاد و محمودرضا قربان صباغ می‌پردازد و تلاش می‌کند از این راه به برخی چالش‌های پژوهش‌های ادبیات تطبیقی و نقد ادبی در ایران اشاره کند. ارتباط ادبیات تطبیقی با نقد ادبی بر همگان روشن است و دیگران درباره آن گفته‌اند و نوشته‌اند؛ بنابراین نیازی به توضیح آن در اینجا نیست. در این نوشتار، مقاله یادشده از چهار دیدگاه نقد شده است: ارتباط عنوان مقاله با موضوع مورد پژوهش، نوآوری مقاله، انسجام مطالب و استدلال علمی و نحوه نگارش.

۱. ارتباط عنوان مقاله با موضوع مورد پژوهش

از عنوان مقاله چنین برمی‌آید که بحثی در نقد کاربردی باشد؛ هرچند در فهرست مطالب مجله در بخش «مقالات نظری» آمده است. شاید به این دلیل که بخشی از آن به

مباحث نظری مربوط می‌شود و اشکال اصلی مقاله از همین جا نشئت می‌گیرد. مقدمه مقاله بیشتر درآمدی بر پیدایش و رشد ادبیات تطبیقی است تا بررسی قابلیت‌های نقد کهن‌الگویی در مطالعات تطبیقی ادبیات. ابتدا مکتب فرانسه معرفی و کاستی‌ها و مشکلات آن مطرح می‌شود. این کاستی‌ها به صورت پرسش‌هایی مطرح می‌شود که برای پاسخ به آن‌ها هیچ تلاشی صورت نمی‌گیرد و در نتیجه خواننده را سردرگم می‌کند. حدود چهار صفحه از مقاله بیست صفحه‌ای به توضیح مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی اختصاص دارد که نه تنها تکراری است؛ بلکه ارتباطی با عنوان مقاله هم ندارد. سپس نویسندگان در حدود چهار صفحه دیگر مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی را تعریف می‌کنند که آن‌هم با عنوان مقاله ارتباطی ندارد؛ ضمن اینکه این مکتب در طول تاریخ شصت‌ساله خود با چنان تحولاتی روبه‌رو بوده است که نمی‌توان آن را در چند صفحه خلاصه کرد. این بخش برای پژوهشگر ادبیات تطبیقی راهگشا نیست؛ بلکه با تکراری است یا او را بیشتر سرگردان می‌کند. از آنجا که انوشیروانی (۱۳۸۹) در مقاله «آسیب‌شناسی ادبیات تطبیقی در ایران» به این موضوع پرداخته است، توضیح بیشتر در این باره لازم نیست. به سخن دیگر، اگر این دو بخش را از کل مقاله حذف کنیم - یعنی حدود نیمی از مقاله - به اصل مقاله که بررسی قابلیت‌های نقد کهن‌الگویی در مطالعات تطبیقی ادبیات است، هیچ آسیبی وارد نمی‌شود.

۲. نوآوری مقاله

اصولاً استفاده از رویکرد نقد کهن‌الگویی و اسطوره‌ای در مطالعات ادبی بحث جدیدی نیست و اکثر پژوهشگران ادبی با اصول آن آشنا هستند. اما نکته درخور توجه، اشاره پژوهشگران ادبیات تطبیقی (مانند اوئن آلدریج، نورتروپ فرای و کلادیو گی‌ین) به استفاده از کهن‌الگوها در توجیه تشابهات ادبی است که پیشتر انوشیروانی در مقاله «ضرورت ادبیات تطبیقی در ایران» به آن اشاره کرده است (۱۳۸۹: ۲۲). ناگفته نماند که نویسندگان مقاله به هیچ‌یک از این نظریه‌پردازان به نام ادبیات تطبیقی اشاره نکرده‌اند. بحث مقاله از صفحه ۹۲ با معرفی نظریات دیرآشنای یونگ آغاز می‌شود. ابتدا خلاصه‌ای از داستان‌ها بیان می‌شود که در بهترین حالت، برای پانویس مناسب است.

سپس کاربست نظریه یونگ بر بیوولف آغاز می‌شود و همین روش در مورد گیلگمش نیز به کار گرفته می‌شود. در صفحه ۹۷ به کمبل و فریزر می‌رسیم و کهن‌الگوی دیگری (سفر قهرمان) مطرح می‌شود. ارتباط این کهن‌الگو با مطالب پیشین مشخص نیست. در صفحه ۹۸ کتاب کمبل خلاصه می‌شود. بعد از آن به وگلر می‌رسیم که ارتباط آن هم با مطالب پیشین و اصل موضوع مشخص نیست. در صفحه ۹۹ فهرست‌وار به روایت‌شناسی و صورت‌گرایان روسی به‌ویژه پراپ و دیگر نظریه‌پردازان قرن بیستم مانند رولان بارت، ژنت و تودورف اشاره می‌شود که به قول نویسندگان مقاله، «بحث در این باره مجال و مقال دیگری می‌طلبد و از حوصله این گفتار خارج است.» (۱۰۰). البته در مجموع، مقاله جمع‌بندی خوبی از نظریات منتقدان ادبی ارائه می‌دهد؛ هرچند مطالب پراکنده است و انسجام علمی ندارد.

۳. انسجام مطالب و استدلال علمی

نویسندگان در توضیحات خود درباره مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی، از چند نویسنده و مقاله دیگر نقل قول کرده‌اند. دو ایراد کلی بر این نقل‌قول‌ها وارد است: برخی از این منابع جزء منابع معتبر علمی حوزه ادبیات تطبیقی نیستند و آن‌هایی هم که هستند، به‌روشنی و منطقی بیان نشده‌اند. برای مثال، مقالات ریس، هاید و مکاریک مورد استناد قرار گرفته‌اند. هاید و مکاریک مؤلفان کتاب‌هایی در زمینه اصطلاحات ادبی هستند و ادبیات تطبیقی نزد آنان، اصطلاحی است در میان انبوه اصطلاحات ادبی که البته، برای مبتدیان مفید است. ریس هم در سال ۱۹۵۳م مقاله‌ای درباره ادبیات تطبیقی نوشته است. آشنایان با دانش ادبیات تطبیقی به‌خوبی می‌دانند که هیچ‌یک از این افراد از صاحب‌نظران حوزه ادبیات تطبیقی نیستند؛ بنابراین چگونه ممکن است بر اساس نظریات آنان، اصول بنیادین یکی از مکتب‌های اصلی این رشته را به‌درستی تبیین کرد و بر مبنای آن به قضاوت پرداخت.

در صفحه ۸۸ مقاله به «کهن‌الگو و کاربرد آن در مطالعات تطبیقی در چارچوب مکتب آمریکایی» می‌رسیم که بنابه قاعده، باید موضوع اصلی مقاله باشد. نویسندگان باز هم به مقدمه‌ای روی می‌آورند که شامل تعریف کهن‌الگو، اساطیر و نقد اسطوره‌ای

است. در همین بخش دوباره بحث مطالعات بینارشته‌ای ادبیات تطبیقی و نظریات ریماک و پرلاف مطرح می‌شود که هرچند از صاحب‌نظران این رشته هستند، نظریات آن‌ها با بحث مورد نظر نویسندگان مقاله ارتباطی ندارد. علاوه بر آن، ترجمه نقل قول جمله‌ای از پرلاف برای خواننده مبهم است: «در تئوری، تقاضا برای "بسط این رشته" کاملاً منطقی به نظر می‌رسید.» (۹۱). پس از نقل قولی از ریس (۱۹۵۳) در صفحه ۸۶، به نقل قولی از هاید (۲۰۰۶) می‌رسیم. بعد بلافاصله با نظریات باسنت (۱۹۹۳)، ساسی (۲۰۰۳) و وایستاین (۱۹۷۳) روبه‌رو می‌شویم و مقاله به سرعت از آن‌ها می‌گذرد. نقل قول‌ها پشت سر هم از گذشته دور و نزدیک می‌آیند، بدون آنکه در بستر تاریخی خود قرار گیرند و ارتباط علمی و منطقی آن‌ها روشن شود و مشخص نیست چرا از صاحب‌نظران تأثیرگذار دیگر - که از قضا با موضوع مقاله بیشتر ارتباط دارند - نامی برده نمی‌شود. واضح است اگر این‌گونه نقل قول‌های پراکنده در متن تحولات تاریخی ادبیات تطبیقی قرار نگیرند، بی‌معنا و گمراه‌کننده خواهند بود.

مقاله به درستی موفقیت هر پژوهشی را در گرو سه عامل می‌داند:

۱. قابلیت ذاتی آثار مورد مقایسه برای نقد و بررسی از منظر انتقادی خاص؛
 ۲. توان کافی سنجشگر برای نکته‌یابی و نکته‌سنجی پس از انتخاب مبنایی مناسب برای مقایسه؛
 ۳. نتیجه‌گیری منطقی و روشنگرانه (۹۲).
- مقاله به عوامل یک و دو پایبند است؛ ولی متأسفانه از بررسی کهن‌الگوی سایه در دو اثر حماسی *بیوولف* و *گیلگمش* «نتیجه‌گیری منطقی و روشنگرانه» نمی‌کند. البته، نباید از توضیحات مفید بیان‌شده در مورد کهن‌الگوها در دو اثر غفلت کرد؛ ولی قابلیت‌های آن در مطالعات تطبیقی ادبیات بررسی نشده است. بسیاری از توضیحات پراکنده مقاله فقط به فربه‌شدن مقاله می‌انجامد و به روشن شدن مطلب و رفع «نگرانی» کمکی نمی‌کند.

۴. نحوه نگارش

چند اشتباه تایپی جزئی نیز در مقاله به چشم می‌خورد. در صفحه ۸۷ مقاله از صفحه ۳۸۸ مقاله ساسی نقل قولی آورده شده است؛ در صورتی که طبق فهرست منابع مقاله، مقاله ساسی از صفحه ۳۳۶ شروع می‌شود و در صفحه ۳۴۱ پایان می‌یابد. در صفحه ۹۱، نام Remak به اشتباه Reamak آمده است. از ریس مطلبی نقل شده است که سال تألیف منبع آن ۱۹۶۱ ذکر شده؛ ولی در فهرست منابع ۱۹۵۳ آمده است.

پی‌نوشت

۱ مریم سلطان بیاد و محمودرضا قربان‌صباغ، «بررسی قابلیت‌های نقد کهن‌گویی در مطالعات تطبیقی ادبیات: نگاهی گذرا به کهن‌الگوهای سایه و سفر قهرمان»، فصلنامه نقد ادبی، س ۴، ش ۱۴ (تابستان ۱۳۹۰)، صص ۷۹-۱۰۳.

منابع

- انوشیروانی، علی‌رضا (۱۳۸۹). «آسیب‌شناسی ادبیات تطبیقی در ایران». ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی نامه فرهنگستان. س ۱، ش ۲ (پاییز). صص ۳۲-۵۵.
- _____ (۱۳۸۹). «چالش‌های ادبیات تطبیقی در ایران». ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی نامه فرهنگستان. س ۱، ش ۲ (پاییز). صص ۲-۶.
- _____ (۱۳۸۹). «ضرورت ادبیات تطبیقی در ایران». ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی نامه فرهنگستان. س ۱، ش ۱ (بهار). صص ۶-۳۸.

